

قسمتی از ماجرای خلیج فارس

- ۲ -

نواع پرتغالیها
و عثمانیها
در آبهای خلیج

بعد از آنکه سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی در سال ۹۲۳ مصر و یمن را مسخر و بممالک خود ضمیمه نمود درحوالی بحراحمر و سواحل شمال شرقی اوقیانوس هند مدعی بزرگی برای مستعمرات آسیائی پرتغال و دایره نفوذ آن دولت پیدا شد مخصوصاً این پیش آمد راه تجارتنی ملاحان پرتغالی را بین هندوستان و خلیج فارس ازطرفی وعدن و جزیره سقوطره و پرتغال ازطرفی دیگر دچارخطری عظیم کرد .

جانشین سلطان سلیم یعنی سلطان سلیمانخان جداً تصمیم گرفت که پای دولت پرتغال را ازمشرق بکلی قطع کند و دراین عمل محرک عمده او استغاثه مسلمین هند و عربستان و تظالم ایشان از دست بیداد های عمال پرتغالی باو بود .

سلطان مزبور یکی از امیرالبحرهای ترک را که مصطفی پاشا نام داشت با جهازاتی چند مأمورحفظ مدخل بحراحمر و سواحل عدن و یمن کرد و چون پرتغالیها دیدند که جهازات ترک راههای ارتباط ایشان را تحت تهدید قرار داده اند مصمم شدند که قدرت خودرابشکلی بترکان بنمایند ، بهمین نظر درسال ۹۳۴ امیرالبحری را با بیست کشتی از بندرگوآ بسواحل عربستان فرستادند . امیرالبحر پرتغالی که دم آتونیو ۱ نام داشت بعدن آمد ولی جرأت نکرد که بکشتیهای عثمانی حمله ببرد ناچار بمسقط واز آنجا بپرموز رفت .

مقام نیابت سلطنت هند پرتغال در سال ۱۵۲۸ یعنی همین سال ۹۳۴ هجری بشخصی رسید بنام نونو دا کونها ۲ و این شخص که پسرکاشف معروف پرتغالی تربستان

داکونها ۱ بود در دوّم رمضان سال ۹۵۳ بیندرفاهات رسید و ابتدا حکم کرد که در آنجا برای دفاع آن بندر از تعرضات دزدان دریائی ارگی نظامی بسازند سپس بهر این مردم رسیده جمعی از رؤسای نظامی پرتغالی را که مردم از ایشان شکایت داشتند معزول نمود و با خود بهرموز برد لیکن قبلاً بمسقط رفت و در آنجا شیخ رشید رئیس خائین عرب پیش او آمد و از وزیر محمد شاه پادشاه هرموز یعنی رئیس شرفالدین شکایت کرد که بنام محمد شاه از او ۲۰,۰۰۰ اشرفی مطالبه خراج میکند در صورتیکه حق با او نیست و بنایب السلطنه پیشنهاد نمود که حاضر است اگر پرتغالیان از او حمایت کنند شخصاً بهرموز برود و حقانیت خود و بطلان دعوی رئیس شرفالدین را باثبات برساند و ظاهراً غرضش این بود که در دربار هرموز راهی پیدا کند و رئیس شرفالدین را براندازد و مقام او را بگیرد.

نایب السلطنه هند شیخ رشید را با برادر خود بجزیره هرموز فرستاد و او تحت حمایت عمال پرتغالی صورت حساب خود را بمأهورین ایرانی و پرتغالی تحویل داده از محمد شاه مفاصاتی گرفت و نایب السلطنه کمی بعد فرمانی بنام پادشاه پرتغال دائر برخدعائی که شیخ رشید پرتغال کرده بدست آن خائین داد و او را برجای رئیس شرفالدین نشاند و این مرد ایرانی یینوارا بلیسبون پای تخت پرتغال تبعید نمود.

در تاریخی که نایب السلطنه هند در هرموز بود شورش اهالی بحرین برضد پرتغالیان رو بشدت گذاشت نایب السلطنه برادر خود را بعزم سرکوبی شورشیان روانه بحرین نمود لیکن دلاوران ایرانی و بحرینی شکستی سخت بپرتغالیها دادند و برادر نایب السلطنه در آن واقعه بقتل رسید.

بعد از رسیدن خبر این سانحه نایب السلطنه در تاریخ دهم محرم ۹۳۶ هرموز را ترك کرده از راه مستقل روانه هند شد.

از سال ۹۳۴ تا ۹۵۳ سلاطین عثمانی بر دو ساحل بحر احمر و سواحل جنوبی

عربستان استیلا یافتند ولی نتوانستند بخلیج فارس دست پیدا کنند و پرتغالیها با اینکه قسمتی از اهمیت و اعتبار سابق خود را بر اثر این کیفیت از دست دادند و تجارت قدیمشان رو با انحطاط نهاد باز همواره مداجل خلیج فارس را حفظ میکردند. در سال ۹۵۳ چهار فرزند از کشتیهای جنگی عثمانی از طریق سواحل جنوبی عربستان بمقابل مسقط آمده آن شهر را زیر گلوله گرفت و چون توپهای عثمانیها سخت قوی و دهان گشاد بود صدمه بسیار از آنها بشهر و مردم رسید ولی ترکان عثمانی بیایه شدن بشهر قادر نیامدند و مأیوس برگشتند.

در سال ۹۶۰ جهازاتی دیگر بفرماندهی پیری پاشا امیر البحر مصر روانه خلیج فارس شدند و بهانه پیری پاشا در این اقدام آن بود که میخواهد با عراب بصره و قطیف که در سال ۹۵۷ بر پرتغالیان شوریده و امرای خود را که دست نشاندۀ اجنبی بودند بیرون نموده مساعدت نماید.

پیری پاشا که از جانب داود پاشا والی مصر باین مأموریت برگزیده شده بود در رمضان سال ۹۶۰ با سی کشتی و ۱۶،۰۰۰ مرد جنگی از بندر سویس مصر بطرف خلیج فارس حرکت کرد.

در رسیدن بمسقط عامل پرتغالی آن بندر که با ۶۰ نفر ساخلوی پرتغالی همراه بود بقلعه آنجا پناهنده شد و پس از فرستادن زنان پرتغالی بمرموز تصمیم گرفت که در مقابل لشکریان پیری پاشا تا رسیدن کمک مقاومت نماید اما بعد از هجده روز ایستادگی بهلت تمام شدن آب و آذوقه ناچار بتسلیم شد و اصحاب پیری پاشا ایشان را دستگیر کردند و از آن جماعت عدهای را کشتند و بقیه را اسیر نمودند و بعد از جمع غنایم بسیار از آنجا عازم هرموز شدند.

قلعه هرموز در مقابل حملات ترکان سخت مقاومت کرد و پیری پاشا بعد از بیست روز گلوله باران دست از تسخیر آنجا برداشت ولی شهر را غارت نمود و با قشم نیز همین معامله را روا داشت و همینکه شنید جهازات پرتغالی از گوآ وارد آبهای خلیج

شده‌اند چون ترسید که غنایم گرانمایی را که بچنگ آورده بود از کفش بدر ببرند ابتدا بصره پناه برد سپس بمصر برگشت و از این لشکرکشی او که مبنی بر غرضی جز غارت دارالتجاره های پرنروت مسقط و هرموز و قشم نبود اثری دیگر بجا نماند و عجب اینکه پیری پاشا را هم از این چپاول چیزی جز مظلمه حاصل نشد چه همی‌که بمصر رسید والی آنجا او را بدستور باب عالی کشت و جمیع غنایم غارتی او را ضبط کرد .

سال بعد سلطان سلیمان امیرالبحر دیگری را که مراد پاشا نام داشت حکم داد که از بصره با جهازاتی که از سفاین پیری پاشا مانده بود با کماهای دیگری که باو رساند بطرف هرموز حرکت کند .

پرتغالیها کشتیهای مراد پاشا را همین جزیره هنگام و رأس مسندم غافلگیر کرده اکثر را نابود ساختند و رئیس سلیمان و رئیس رجب دوتن از ناخدایان مراد پاشا را با جمعی از لشکریان او کشتند فقط قلبی از ایشان بصره گریختند .

سلطان سلیمانخان که از خیال قلع ریشه قدرت پرتغال از سواحل خلیج فارس و بحر عمان و اوقیانوس هند بیرون نرفته بود با وجود شکست مراد پاشا دست از تعقیب عزم خود برداشت و یکی از امیرالبحرهای آزموده بحریه خود را که سالها زیر دست خیرالدین پاشا نامی ترین فرماندهان دریائی ترک کار کرده بود و سیدی علی نام داشت بمأموریت جنگی با بهای خلیج فرستاد و این قیودان سیدی علی که سابقاً در بحریه مصر و ریاست مخزن استانبول خدماتی نموده و مردی نویسنده و ادیب و شاعر بود و کاتبی تخلص میکرد از راه حلب و موصل و بغداد در محرم سال ۹۶۱ خود را بصره رساند .

سیدی علی بعد از مختصر تیهاتی ابتدا در دهم رمضان ۹۶۱ ببحرین حمله برد و رئیس مراد حکمران بحرین بملاقات او شتافت .

بزرگترین فتح
بحری پرتغال

فرمانده قوای بحری پرتغال در هر موز یعنی فرمانده دو هنزس^۱ که بوسیله جاسوسان خود از جمیع تهیات امیر البحر عثمانی و حرکات او اطلاع پیدا میکرد قوای مهمی برای مقابله با سفاین ترك جمع نمود ولی قسمت مهم آنها را بمسقط فرستاد تا جہازات عثمانی نتوانند باب هر موز را از عقب بر او سد کنند و خود او نیز بعد از آنکه بتوسط جاسوسانی که ایشانرا در لباس ماهیگیری بطرف دشمن فرستاده بود از حرکت جہازات سیدی علی بطرف رأس مسندم مسبوق شد بمسقط حرکت نمود.

در نزدیکی مسقط فرمانده پرتغالی اطلاع یافت که سفاین ترك در يك خط واحد از رأس مسندم گذشته بسمت مسقط جلومی آیند. پس از شورای مختصری با همراهان خود فرمانده کشتیهای خویش را بداخل لنگر گاه مسقط عقب کشید فقط چند کشتی سبک را برای نظارت در حرکات دشمن در دریا گذاشت.

در ملاقات اول پرتغالیها شکست خوردند و بداخل لنگر گاه مسقط عقب کشیدند ولی همینکه جہازات عثمانی خواستند که بندر گاه را تصرف کنند دچار شکستی عظیم شدند و غالب جہازات سیدی علی بدست پرتغالیان نابود شد و سیدی علی بهند گریخت.

جنگ بحری مسقط که در روز ۲۶ رمضان ۹۶۱ اتفاق افتاده و در آن واقعه فیروزی بزرگی نصیب جہازات پرتغالی شده یکی از بزرگترین وقایع تاریخ خلیج فارس و مهمترین جنگهای بحری در تاریخ پرتغال است چه از این موقع بعد دیگر بلای بزرگی که موجب تهدید منافع پرتغال در آبهای شرق شده بود از میان رفت و بار دیگر عمال آن دولت تمام جزایر و سواحل خلیج فارس و بحر عمان را تحت سلطه خود گرفتند و هیبت و عظم ایشان بمراتب بیشتر از پیشتر در دل مردم آن نواحی جای گرفت و پرتغال از این تاریخ تا اواسط نیمه اول قرن یازدهم هجری تقریباً بلا منازع بر آنها و جزایر و سواحل خلیج حکومت میکرد فقط در این میان جزیره بحرین بمناسبت دوری از هر موز مرکز اداره بحری پرتغال غالباً مستقل میزیست چنانکه

در سال ۹۶۹ وزیر آن ناحیه که جلال‌الدین مراد شاه نام داشت قلعه پرتغالیها را خراب کرد و قسمتی از مصالح آنرا برای ساختن قلعه دیگری بکار برد.

در سال ۹۸۸ والی یمن از جانب عثمانی یعنی مرآة الزمان پاشا که از جدید - الاسلامهای ایتالیائی بود امیر البحرری را که میرعلی بیك نام داشت با جهازاتی روانه مسقط کرد و او در ماه شعبان این سال ببندر مزبور رسید و عامل و ساخلوی پرتغالی آنجا را غافلگیر نموده بریختن توپ بمسقط شروع نمود، اعراب نیز سر بمخالفت با پرتغالیها برداشتند و حاضر شدند که بیاری میرعلی بیك جنگ کنند اما چون منظور این امیر البحر ترك هم مثل پیری پاشا غارت مسقط بود نه تسخیر آنجا بعد از يك روز تاراج شهر از ترس آنکه مبادا از هر موز پرتغالیان کمکی برسد بعدن برگشت و از آنجا کمی بعد بغارت سواحل افریقای پرتغال مشغول شد لیکن نه سال بعد در تاریخ ۹۹۷ در نزدیکی بندر منبسه (ممباز) بجنگ پرتغالیها افتاد و ایشان او را بلیسیون فرستادند و او در آن شهر بعد از چشیدن انواع عذابها و دیدن اقسام شکنجه بعنف قبول مذهب مسیح کرد ولی عاقبت در نتیجه همین صدماتی که دیده بود در همانجا جان سپرد.

در اواخر همان سالی که میرعلی بیك مسقط را بباد غارت داده بود فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا مملکت اصلی پرتغال را مسخر و با اسپانیا ضمیمه ساخت و اگرچه استقلال سیاسی آن مملکت موقتاً از میان رفت ولی دولت مستعمراتی آن بهمان وضع سابق تحت اداره اسپانیا باقی ماند.

در مدت شصت سالی که پرتغال ضمیمه اسپانیا بود بعلت عدم توجه کامل اسپانیا بشأن مستعمرات شرقی پرتغال و گرفتاریهای پادشاهان آنجا در اروپا شوکت سابق دولتی که واسکوداگاما و آلبوکرک در مشرق درست کرده بودند بسرعت از میان رفت و هر موز و سایر و سواحل خلیج بتدریج از قید تسلط ایشان آزاد شد و امری که این پیش آمد را بسرعت تمام باعث گردید باز شدن پای سفاین انگلیسی و هلندی بود بآبهای خلیج و شروع رقابت ایشان با پرتغالیها که بالاخره همان هم بدوره قدرت پرتغال در این نواحی خاتمه بخشید.

انگلیسها و هلندیها اگرچه برتغالیها در مدّت يك قرن استیلای خود در آبهای خلیج
 برجزایر و سواحل خلیج فارس مکرر با شورش مردم هرموز و رؤسا و امرای ایرانی و شیوخ عرب و در دوره اخیر با قوای بحری دولت
 عثمانی مواجه شدند و باره‌ای اوقات پیش آمد اوضاع و احوال نیز برایشان سخت بود
 لیکن از حدود اوایل قرن هفدهم میلادی (نیمه اول قرن یازدهم هجری) که مقارن
 سلطنت شاه عباس بزرگ و دوره منتهی عظمت و اعتبار دولت صفوی در ایران بود
 برای ایشان دشمنان خطرناکی در سواحل و آبهای خلیج پیدا شد که از جهت قدرت
 و وسایل کار بمراتب از دشمنان سابق قویتر بودند بخصوص که در دوره شصت ساله‌ای
 که پرتغال تحت تبعیت اسپانیا رفته بود اهمیت و شوکت آن در مشرق کاملاً رو
 بانحطاط گذاشته و بیرحمی و طماعی و ستم پیشگی عمال پرتغالی نیز پیمانۀ صبر مردم
 را لب ریز کرده بود.

این رقبای جدید از طرفی دولت مقتدر صفوی بود در ایران و از طرفی دیگر
 انگلیسها و هلندیها که برای زمین زدن قدرت پرتغال در مشرق و تصرف مستعمرات
 آن که تحت اداره اسپانیا قرار داشت نهایت سعی را بکار میبردند تا بدینوسیله فیلیپ
 دوم پادشاه اسپانیا و جانشینان او را که در اروپا با این دو قوم در زد و خورد و رقابت
 بودند ضعیف کنند و ضمناً در استفاده از آن مستعمرات ذقیمت جانشین پرتغال و
 اسپانیا شوند.

انگلیسها از اواسط قرن شانزدهم میلادی برای تجارت با شرق و غرب از
 سرمایه داران و تجار و صاحبان کشتیهای تجارتی شرکتهای بزرگی در مملکت خود
 درست کرده بودند.

از لحاظ تاریخی اولین این شرکتهای بزرگ بود بنام «شرکت جهانگردان تاجر
 انگلیسی» که در سال ۱۵۵۳ میلادی (۹۶۰ هجری) تشکیل شده و بعد ها با اسم

شرکت مسکوی یا شرکت روسیه موسوم گردید.

نمایندگان این شرکت بعد از چند فقره مذاکره با تزارهای مسکو یعنی روسیه قدیم اجازه یافتند که از طریق شط ولگا و بحر خزر با ایران داخل در تجارت شوند و بهمین نیت از سال ۹۶۸ (سال سی و هشتم از سلطنت شاه طهماسب اول) تا سال ۹۸۷ (سال دوم از سلطنت شاه محمد خدا بنده) سه سفارت بایران فرستادند و در نتیجه معاهداتی تجارتنی با ایران بستند و امتیازاتی جهت تجارت در داخله ممالک صفوی تحصیل نمودند.

بعد از فتح بزرگی که در سال ۹۹۶ (سال جلوس شاه عباس اول) دولت انگلیس را در مقابل فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا نصیب شد و در نتیجه آن سیادت بحری که در اوقیانوسها تا این تاریخ در دست کشتیهای اسپانیا و پرتغال بود در کف جهازات انگلیسی قرار گرفت نظر تجار و صاحبان کشتیهای تجارتنی از راه بر آسب روسیه برگشت و تصمیم ایشان چنین شد که مثل پرتغالیها از طریق دریا برای تجارت با ایران و هندوستان استفاده کنند بخصوص که عدهای از مسافرن انگلیسی مکرر بهندوستان و جزایر و سواحل خلیج آمده و اطلاعات جامعی از احوال تجارت این نواحی بدست آورده بودند.

بهمین جهت در لندن در سال ۱۶۰۰ میلادی مطابق با سال ۱۰۰۹ هجری شرکتی برای تجارت با هند و شرق بنام «شرکت هند شرقی» تأسیس شد ولی از چند سال قبل از تأسیس این شرکت عیناً بهمان روش اولی پرتغالیها عدهای از جهانگردان و منفعت جویان انگلیسی با جهازاتی با بهای سواحل شرقی و غربی اوقیانوس آمده و قسمتی از تجارت آن نواحی را از دست پرتغالیها گرفته بودند.

هلندیها هم که در این ایام بر سر استقلال خود با فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در کشمکش سر میبردند از تاریخ ۹۹۱ هجری متوجه مشرق شدند ولی چون هنوز از قید رقبت اسپانیا خلاص نیافتند و کاملاً مستقل نشده بودند غالب مسافرتهای

ایشان بمشرق در خدمت دولت مزبور انجام میگرفت .

با تمام این احوال هلندیها بتدریج موفق شدند که مثل انگلیسها در سال ۱۶۰۲ میلادی مطابق با سال ۱۱۱۰ هجری شرکتی بنام «شرکت هند شرقی هلند» جهت تجارت با هندوستان و جزایر هند شرقی و سواحل و جزایر خلیج فارس و بحر عمان تشکیل دهند و چون ایشان هم مانند انگلیسها رقیب و خصم اسپانیا بودند و بتصرف دولت مستعمراتی سابق پرتغال در شرق چشم داشتند یاری یکدیگر جداً بانهدام بنیان تجارت اسپانیا و پرتغال در مشرق و دست اندازی بآن مستعمرات تصمیم گرفتند و چیزی طول نکشید که غالب دارالتجاره ها و متصرفات پرتغال را در اقیانوس هند و کبیرمانند جزایر ملوک و سلب و سوماترا و قسمتی از جزیره سرندیپ و ژاپون را از کف ایشان بدر بردند و بندرگاه مهم بطاویه را برای رقابت با بندر گوا در جزیره جاوه ساختند ولی هلندیها تا مدتی سرگرم تسخیر و اداره هند و جزایر هند شرقی بودند و با اینکه یک بار هم در سال ۱۰۱۰ بمسقط حمله برده بودند باز تا زمان جنگ ایران و پرتغال یعنی تا سال ۱۰۳۱ بتجارت خلیج فارس چندان توجهی نمیکردند در صورتیکه برخلاف ایشان شرکت هند شرقی انگلیس بعد از آنکه در هند کاملاً مستقر گردید و از جهانگیر پسر اکبر شاه گورکانی فرمانی دایر بر بنای دارالتجاره ای در بندر سورات گرفت متوجه بسط دامنه نفوذ تجارتنی خود در سواحل و جزایر خلیج فارس شد و نمایندگان برای تحصیل امتیازات تجارتنی در حدود سال ۱۰۲۴ باصفهان بدربار شاه عباس اول فرستاد .

استیلای صفویه بر جزایر و سواحل خلیج و اخراج پرتغالیها

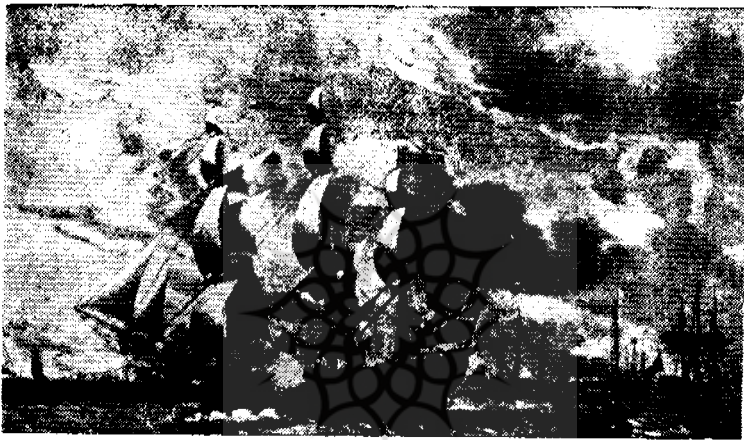
سلسله صفوی که بسال ۹۰۶ هجری مطابق ۱۵۰۱ میلادی یعنی هفت سال قبل از تصرف جزیره هرموز بدست پرتغالیها بظهور شاه اسماعیل اول تشکیل یافته بعلت ملوک الطوائفی ایران و وجود دو خطر عظیمی که از مغرب و شمال شرقی هستی مملکت را دائماً تهدید میکرد یعنی حملات ترکان عثمانی و اوزبکان قریب یکصد سال

یعنی تا اوایل سلطنت شاه عباس کبیر گرفتار استحکام بنیان تشکیلات داخلی و دفع تعرضات ترکان و اوزبکان بوده و با وجود استغانه ها و تعرضاتی که غالباً از جانب مردم سواحل و جزایر خلیج از دست عمال جفاکار پرتغالی میشده بعلم فوق سلاطین صفوی نمیتوانستند بکار خلیج و دفع ظلم از مسلمانان آن حدود توجه نمایند و شاه اسماعیل چنانکه دیدیم با اینکه در صدد مطیع ساختن امیر هرموز و گرفتن خراج از او برآمد لیکن از آن جهت که این دوره مقارن عصر منتهی قدرت پرتغالیها و اشتغال شاه اسماعیل بدفع دشمنانی مهم تر از این طایفه بود ناچار با آلبوکرک از در مصالحه درآمد و در سال ۹۲۸ که مردم جزایر و سواحل برضد پرتغالیان سریشورش برداشتند پادشاه صفوی بقدری در ایران سرگرم بود که نتوانست بمدد مسلمین آن نقاط بشتابد و کار پرتغالیان را که بسیار ناگوار شده بود یکباره بسازد.

معاهده میناب در سال ۹۲۹ و فتح پرتغالیان در مسقط در سال ۹۶۱ در مقابل قوای بحری عثمانی و عدم توجه سلاطین صفوی بامور خلیج بسبب اشتغالات دیگر پرتغالیها را تا تاریخ تشکیل شرکت های هند شرقی انگلیس و هلند و ظهور کوکب اقبال شاه عباس اول در آبهای مشرق بخصوص در خلیج فارس صاحب اختیار مطلق کرده بود و در این مدت اگر هم گاهی بر اثر ظلم و تعدیات عمال حریص ایشان از مردم سواحل و جزایر شورش سر میزد بسهوات شورشیان را سرکوبی میکردند و هر وقت که پادشاه هرموز یا نمایندگان او در بحرین و عمان و مسقط از ادای خراج سر باز میزدند نایب السلطنه هند پرتغال یا امیر البحرین از جانب او با يك عده کشتی بخلیج می آمد و خراج بازمانده را وصول نموده ببندر گوآ برمیگشت.

در سال ۹۸۲ پادشاه پرتغال دن سباستیان را با قریب پنجاه نفر ملازم و جلال و ابهت تمام بعنوان سفارت بخدمت شاه طهماسب اول فرستاد و او که در سال ۹۵۸ نیز سفیری دیگر بخدمت همین شاه روانه کرده بود با فرستادن این هیئت و ارسال

تحف و هدایائی نسبت بسطان صفوی دم از ارادت و حسن اعتقاد زد لیکن شاه طهماسب بعلت حرکات زشتی که از پرتغالیان مقیم جزیره هرموز نسبت بمسلمین آنجا سر زده و جلو گیری ایشان از رواج مساجد و غیره فرستادگان پادشاه پرتغال را منظور نظر قرار نداد و تازنده بود بایشان اجازه مراجعت نمیداد . این جماعت بالأخره در سال ۹۸۵ که شاه سلطان محمد بتخت نشست رخصت رجعت یافتند .



یکی از کشتیهای شرکت هند شرقی انگلیس (نقل از مجله روز کارنو)

تسخیر بحرین بدست شاه عباس اول در سال ۱۰۱۰ هـ
جزیره بحرین یعنی اوال که پرتغالیها در سال ۹۲۶ بر آنجا دست یافته بودند دو سال بعد در شورش عمومی سواحل و جزایر خلیج فارس بر عمال پرتغال شورید و چنانکه سابقاً دیدیم مردم این جزیره عیسویان را قتل عام کرده رئیس التجاره پرتغالی را در بحرین بدار آویختند .

بعد از خوابیدن شورش بحرین اسماً مطیع فرمانده بحری جہازات پرتغالی در هرموز شد ولی در حقیقت بعلت دوری آن و واقع نبودن بر هر راه تجارتی بهمین دادن خراجی اکتفا میکرد و رسماً مطیع نماینده پادشاه هرموز بود . در ایام استیلای

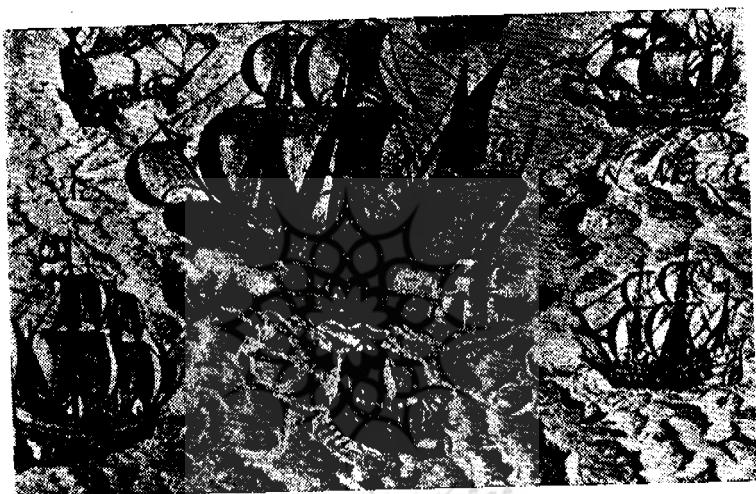
ترکان عثمانی بر قسمتی از آبهای خلیج اگرچه اهالی بحرین برای نجات از دست تعدیات عمال پرتغالی سر با استقلال برداشتند ولی باین علت که اغلب شیعه بودند تسلط ترکان را نیز زیاد بباشت نمیخواستند و میل غالب ایشان آن بود که تحت حمایت و سرپرستی دولت صفوی درآیند .

در سال ۱۰۱۰ فرخ شاه پادشاه هرموز مرد و پسرش فیروز شاه بجای او نشست . وزیر هرموز رئیس شرف الدین لطف الله برادر خود را که رکن الدین مسعود نام داشت بحکومت بحرین فرستاد . این رکن الدین مسعود پس از ورود ببحرین تمام هم خود را صرف مجزا ساختن بحرین از هرموز و مستقل کردن خود کرد ولی چون از جهازات پرتغالی بیم داشت از یکی از وجهای فارس بنام معین الدین فالی که خویش او بود کمک طلبید و معین الدین نیز قضیه را بوالی فارس الله وردی خان اطلاع داد . الله وردی خان باین نظر که بحرین همه وقت از توابع فارس بوده و تسخیر و اخراج آن ازدست بیگانگان پرتغالی جزء وظایف اوست از این پیش آمد استفاده کرد و معین الدین فالی را با مقداری تفنگچی از همشهریان او ظاهراً بسیاری رکن الدین مسعود ببحرین فرستاد ولی در باطن قصد او این بود که هم دست رکن الدین مسعود را از آن جزیره کوتاه کند و هم راه تعرض پرتغالیان را مسدود نموده بحرین را کمافی السابق بقارس ضمیمه سازد .

همراهیان معین الدین فالی ببحرین وارد شدند و برکن الدین مسعود چنین نمودند که باستعانت او آمده اند ولی شبی غفلة بخانه او ریختند و او را کشتند و سپاهیان رکن الدین را نیز بعد از مدتی زد و خورد مغلوب ساختند و بر بحرین استیلا یافتند و در این فتح امیر یوسف شاه یکی دیگر از امرای فارس نیز بفرمان الله وردیخان بمعین الدین فالی پیوسته بود .

چون خبر قتل رکن الدین مسعود و فتح بحرین بدست معین الدین فالی بهرموز

رسید فیروز شاه و فرمانده پرتغالی هر موز یعنی پدرو کوتین هو ۱ از طرفی رئیس شرف الدین لطف الله را برای جنگ در خشکی و از طرفی دیگر فرانچیسکو دوستوما یورا را با جهازاتی برای حمله از طرف دریا ببحرین فرستادند و جنگ در خشکی و دریا بین اصحاب فیروز شاه و فرستادگان پرتغالی از طرفی و لشکریان معین الدین فالی و امیر یوسف شاه از طرفی دیگر در گرفت .



حمله یکی از کشتیهای انگلیسی بسفاین پرتغالی (نقل از مجله روز کارنو)

الله وردی خان بیگلربیگی فارس برای آنکه فشار یاران فیروز شاه و عمال پرتغالی را ببحرین تخفیف دهد و از جانبی دیگر باعث زحمت ایشان شود یکی از سران سپاهی خود را با لشکری بتسخیر بندر جرون که پرتغالیها نام آنرا تحریف کرده کمبرو یا گمبرون ۳ میخواندند و دارالتجاره معتبر لارستان برکنار باب هر موز و ضمیمه ممالک فیروز شاه و بالتیجه تحت تبعیت پرتغالیها بود فرستاد و بندر مزبور را در محاصره گرفت .

اگرچه در نتیجه جنگهای برتی و بحری معین الدین فالی و امیر یوسف شاه هردو در معرکه زخم برداشتند و از آسیب همان زخمها نیز هردو جان دادند لیکن بحرین در تصرف لشکریان فارسی ماند و باین ترتیب از تاریخ ۱۰۱۰ بعد دیگر دوره تسلط پرتغالیها بر جزیره مذکور خاتمه یافت و بحرین ضمیمه فارس و در عداد ممالک صفوی معدود شد و این اولین نقطه‌ای بود از جزایر و سواحل خلیج که بعد از یک قرن و اندی از قید رقیت پرتغال آزاد میگردد.

سال بعد چنین شهرت کرد که نایب السلطنه هند پرتغال برای استخلاص بحرین با سفیانی از بندر گوآ حرکت کرده . برسیدن این خبر الله وردیخان که سال بعد بعثت اشتغال بفتح لارستان محاصره بندر جرون را رها کرده بود مجدداً لشکری بحصار آن شهر فرستاد و بتعرض سایر نقاطی که پادشاه هرموز تعلق داشت مشغول شد .

فیلیپ سوم
شاه عباس

در همین موقعیکه لشکریان فارس بمحاصره بندر و تعرض بمتعلقات پادشاه هرموز سرگرم بودند یعنی در

ربیع الاول سال ۱۰۱۱ سفیری از جانب فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا که پرتغال نیز در این تاریخ متعلق باو بود بنام آنتونیو دو گووه آ ۱ در مشهد بخدمت شاه عباس رسید و با او چند تن از مبلغین عیسوی و نمایندگان از جانب نایب السلطنه هند همراه بودند . نمایندگان مزبور پس از تقدیم هدایائی که برای پیشکشی همراه داشتند و رساندن نامه پادشاه اسپانیا از طرف شاه بگرمی پذیرفته شدند مخصوصاً شاه عباس که در این تاریخ تمام قصد و سیاستش برانگیختن ممالک عیسوی اروپا برضد ترکان عثمانی و بستن معاهدات دوستانه با ایشان مخصوصاً با پادشاه اسپانیا بود از فرستادگان پادشاه مزبور بسیار بخوشی پذیرائی کرد حتی حاضر شد که درخواست پادشاه اسپانیا را در باب برداشتن محاصره بندر جرون و رد جزیره بحرین بپذیرد بهمین نظر بالله وردیخان دستور داد که از سرفتح جرون گذشته بشیراز مراجعت کند و ظاهراً

بعمال ایرانی بحرین نیز امر کرد که آن جزیره را نیز بتصرف گماشتگان پرتغالی بدهند لیکن چون در این قصد دوّم زیاد اصرار نداشت و بظاهر صدور امر در آن باب برای اقناع سفیر اسپانیا بود عمال ایرانی نیز از واگذاشتن بحرین خودداری کردند و پرتغالیها را بآنچاراه ندادند .

از این تاریخ تا سال ۱۰۳۱ که جزیره هرموز بدست لشکریان شاه عباس افتاد و يك باره بدوره استیلای پرتغالیان در جزایر و سواحل خلیج خاتمه بخشیده شد فیلیپ سوم مکرر درصدد تسخیر مجدد بحرین برآمد و در غالب مراسلاتی که بنایب السلطنه های هند می نوشته لزوم این امر را بایشان خاطر نشان میکرده است مخصوصاً چون اطلاع یافت که عمال ایرانی برخلاف وعده شاه عباس بآتنو نبود و گروه آ بحرین را بتصرف نمایندگان او نداده اند بار دیگر همین شخص را در سال ۱۰۱۷ بایران فرستاد و در نامه ای که مصحوب او روانه داشت پادشاه عالیجاه صفوی را بمناسبت فتوحاتی که در جنگهای با عثمانی کرده بود تبریک گفت و با او از در ملاحظت حتی تملق درآمده دوستانه مستعمرات آسیای خود را تحت حمایت شاه عباس گذاشت و ضمناً از رفتار الله وردیخان و تعرضات سپاهیان او بیندر جرون و سایر متعلقات پادشاه هرموز شکایت نمود و قصه بحرین را نیز بار دیگر در میان گذاشت . شاه عباس هم که از قصد سرکوبی ترکان عثمانی هنوز بیرون نرفته بود و میخواست بهرنحو هست پادشاه اسپانیا را با خود همدست داشته باشد و از تعرضات او در اروپا بعثمانی استفاده نماید سفیر پادشاه مزبور را بگری تمام برگرداند و نامه ای ملاحظت آمیز بفیلیپ سوم نوشت ولی ابدأ از موضوع بحرین سخنی بمیان نیاورد .

مقدمات فتح بعد از تسخیر بحرین الله وردیخان چون میدید که

جزیره هرموز فرمانده پرتغالی هرموز و فیروزشاه و بعد از او پسرش

محمود شاه که در ۱۰۱۷ بجای پدر نشست همه وقت درصدد استرداد آن جزیره هستند

برای آنکه نتوانند کاملاً درحملهٔ بیچربین آزاد باشند پیوسته متصرفات یعنی بعضی از قلاع و بنادر اطراف باب هرموز را که تحت تصرف پرتغالیها بود مورد تهدید قرار میداد و از این نقاط اهم آنها چنانکه پیش هم اشاره کردیم بندرجرون بود در ساحل لار در دوفرسخی فاصله از جزیرهٔ هرموز.

پرتغالیها بندرجرون را که محل نزول قوافل لار و محل تجارت مابین هرموز و خشکی بود از مدتی قبل تصرف کرده و آنجا را با ساختن قلعه‌ای نظامی مستحکم نموده بودند و قسمتی از جهازات جنگی ایشان نیز در آن لشکرگاه مقیم بود و همین بندر است که پیش اروپائیان بندر کمبیر و یا گمبرون اشتهار یافته.

بندرجرون در حقیقت جزء متعلقات خوانین نیمه مستقل لار بود و بر سر تصرف آن چند بار مابین این خوانین و ملوک هرموز تحت الحما یگان پرتغال جنگ در گرفت لیکن چون ملوک هرموز بقدرت برّی و بحری پرتغال مستظهر بودند خوانین لار را شکست دادند و بندرجرون را اسماً ضمیمهٔ متصرفات خود و رسماً بمستعمرات پرتغال منضم ساختند.

بعد از دو حمله‌ای که الله وردیخان در سنوات ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ بیند جرون کرد و آنجا را محصور نمود بعللی که در فوق گفتیم از تعقیب خیال خود دست برداشت و برای آنکه پناهگاهی جهت ساختن از لشکریان خود فراهم سازد و ضمناً جرون و جزیرهٔ هرموز را تحت تهدید دائمی خود داشته باشد بفرمان شاه عباس قلعه‌ای در مجاورت آن ساخت که بقلعهٔ عباسی معروف شد.

در سال ۱۰۲۲ الله وردیخان پسر خود امامقلیخان را بمحاصرهٔ قلعهٔ جرون فرستاد لیکن امامقلیخان در این سال بتسخیر آن نقطه توفیق نیافت و چون در این ایام الله وردیخان فوت کرد تعقیب و تسخیر جرون برای امامقلیخان میسر نشد اما در سال بعد یعنی ۱۰۲۳ پس از آنکه از جانب شاه عباس بجای پدر بمقام بیکر بیکی که ایالت فارس باشد منصوب گردید بار دیگر بضمط قلعهٔ جرون و راندن پرتغالیها از بندرگاه آن

شتافت و این بار بکلی آنجا را مسخر ساخت و قلعه نظامی آنرا خراب کرد و برای آنکه لنگرگاه نوینی جهت پناه سفاین در آن نزدیک فرام باشد دستور داد که قریب بقلعه عباسی بندرتازه ای بجای جرون بنا کنند و این بندر که بزودی اهمیت و مقام



سرتوتوی شرلی

جرون را بدست آورد همین بندر عباسی حالیه است .

سفارت برادران شرلی در سال ۱۰۰۶ موقعیکه شاه عباس بتسخیر مملکت خراسان و جنگ با اوزبکان از اصفهان عازم آن بلاد شده بود شخصی از نجیب زادگان انگلیسی که مردی پخته و در دانش و جنگ آوری آزموده بود بتشویق یکی از رجال معروف

انگلیس با قریب سی نفر همراه از انگلستان بزم ملاقات شاه عباس عازم ایران شد و غرض او از این مسافرت و ملاقات با شاه ایران از یک طرف تحصیل امتیازاتی تجارتي بود و از طرفی دیگر وارد ساختن پادشاه صفوی در اتحاد با سلاطین عیسوی اروپا برضد ترکان عثمانی .

این شخص که آنتونی شرلی نام داشت با برادر خود رابرت^۱ و هیئت همراهان در قزوین بخدمت شاه عباس رسیدند . پادشاه صفوی شرلی و صاحبین را بخوشی تمام پذیرفت و ایشان را با خود باصفهان برد .

در اصفهان شرلی بدستگیری الله وردیخان و بمعیت همراهان متخصص خود که بعضی در فن توپریزی و بعضی دیگر در امور نظامی خبره بودند باصلاح سپاهیان شاه عباس پرداخت و موفق شد که بزودی لشکر ایران را بداشتن پیاده نظامی تعلیم یافته و توپ و تفنگ کافی مانند سپاهیان فرنگی مجهز سازد .

بعد از تهیه این مقدمات شرلی شاه عباس را بانحاد با سلاطین عیسوی فرنگ برضد عثمانی دعوت نمود و خود حاضر شد که واسطه انعقاد این اتحاد و مأمور سفارت بدربار های اروپا شود و برای اثبات صدق دعوی قبول کرد که برادر خود رابرت را با پنج نفر دیگر از همراهان در خدمت شاه عباس باقی بگذارد .

شاه عباس که مہیای تهیه لشکر کشی برای دفع عثمانیان بود در اواخر سال ۱۰۰۷ آنتونی شرلی را بمعیت حسینعلی بیگ بیات از سران لشکری خود بسفارت بدربار های اروپا فرستاد تا هم در باب فروش ابریشم ایران که در این تاریخ از نفایس مال التجاره های مطلوب بود با سلاطین فرنگی قرار نامه های مفیدی ببندد و هم پایه اتحاد برضد عثمانی را برمقامی استوار بنا گذارد .

سفرای ایران از راه روسیه بممالک بوهم و آلمان و ایتالیا رفتند ولی در این اتنا مابین حسینعلی بیگ و آنتونی شرلی بهم خورد و شرلی فرار کرده باسپانیا رفت و دیگر

بایران مراجعت نمود. حسینعلی بیك مسافرت خود را ادامه داده عزیمت اسپانیا نمود و از طرف فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا بخوشی تمام پذیرفته شد ولی چون سفر او بفرنگستان زیاد طول کشیده بود از رفتن بانگلستان و فرانسه و لهستان و رساندن نامه های شاه عباس بسلاطین این ممالک صرف نظر کرده از طریق جنوب افریقا با يك کشتی اسپانیایی که فیلیپ سوم مجاناً در اختیار او گذاشته بود بایران برگشت و در همین اوان یعنی قبل از رسیدن حسینعلی بیك با اسپانیا بود که فیلیپ سوم بشرحی که قبلاً گذشت از جانب خود آتونیودو گووه آ را بسفارت نزد شاه عباس فرستاد و همین شخص چنانکه سابقاً گفتیم باردیگر نیز در سال ۱۰۱۷ یعنی هفت سال بعد از تسخیر بحرین بتوسط لشکریان ایران بدربار شاه عباس آمد و در ضمن شکایت و گله از الله وردیخان برگرداندن بحرین را بیادشاه هرموز دست نشانده پادشاه اسپانیا تقاضا نمود. شاه عباس در همان سال ۱۰۱۷ آتونیودو گووه آ را با وعده انجام خواهشهای فیلیپ سوم و مساعدت و حمایت در حق عیسویان مقیم ایران و انتظار کمک پادشاه اسپانیا در حمله عثمانی اجازه مراجعت داد و دنگیز بیك روملو را از جانب خود بعنوان سفارت و بردن نامه مخصوص بفیلیپ سوم همراه او کرد.

سفیر فیلیپ و دنگیز بیك در اواخر سال ۱۰۲۱ بایران مراجعت نمودند. شاه عباس که از خیانتهای دنگیز بیك در این مأموریت درخشم بود (از قبیل نشان دادن مراسله شاه عباس در بندر گوآ بنایب السلطنه هند و فروختن مراسله دیگر شاه بعنوان پاپ بتاجری برای اینکه خود را سفیر ایران معرفی نماید و پوشیدن لباس سیاه در عزای ملکه اسپانیا و کندن لباس رسمی خود) فرمان بقتل او داد و با آتونیودو گووه آ هم که بسفارت سوم خود بایران آمده بود بتندی معامله نمود چه در این ایام شاه عباس جداً فکر تسخیر بندرجرون و جزیره هرموز را در مغز خود می‌بخت و از عدم مساعدت صریح فیلیپ سوم هم در صورت شروع جنگ با عثمانی خوشحال نبود.

در سال ۱۰۱۶ شاه عباس چون آنتونی شرلی از اروپا بازنگشت و سفر حسینعلی بیگ بیات نیز نتیجه مطلوب نداده بود برادر آنتونی یعنی رابرت شرلی را که در جنگهای با عثمانی، بکمک سپاهیان ایران خدمات نیک کرده و منظور نظر شاه قرار گرفته بود روانه اروپا ساخت. شرلی از ۱۰۱۶ تا ۱۰۲۴ در دربارهای آلمان و ایتالیا (زم پای تخت پاپ) و اسپانیا و انگلستان و هندوستان بنام شاه عباس با سلاطین اروپا ملاقاتها و مذاکراتی کرد و از جمله در ۱۰۱۹ بخدمت فیلیپ سوم رسید ولی در اسپانیا گرفتار دسیسه های برادرش آنتونی که در اسپانیا مقیم بود شد چه آنتونی برجاه برادر رشک میبرد و او را متهم میکرد که غرضش برانگیختن پادشاه انگلیس است برضد عثمانی و تولید جنگ و غیره. رابرت شرلی بالأخره موفق شد در سال ۱۰۲۰ خود را بلندن برساند و بحضور پادشاه انگلیس بار یابد.

پادشاه انگلیس پیشنهاد های رابرت شرلی را در باب اعطای آزادی تجارت از طرف شاه عباس بتجار انگلیسی در دوبندر از بنادر ایران و داشتن نمایندگان سیاسی در آن دو نقطه و آزاد بودن عمال شرکت هند شرقی انگلیس برای قطع تجارت با عثمانی بعرض شاه رساند لیکن جمعی از تجار انگلیسی که از درخطر افتادن منافع تجارتی خود در سواحل شام و خاک عثمانی ترس داشتند با قبول پیشنهاد های رابرت مخالفت نمودند و گفتند که نفع احتمالی تجارت ایران و انگلیس بمراتب از منافع تجارت فعلی انگلیس و عثمانی کمتر است و صلاح انگلیس بهیچوجه اقتضای آنرا ندارد که بعشق این قبیل وعده های آجل از سود عاجل خود دست بردارد.

با وجود این مخالفت ها باز پادشاه انگلیس برابر شرلی اجازه داد که برای عقد معاهده ای تجارتی بین انگلیس و ایران بدربار شاه عباس مراجعت کند و او بهمین نیت در ۱۰۲۱ انگلستان را ترک کرده مستقیماً از آن مملکت بیندروگوا آمد و قصدش این بود که از آنجا زودتر خود را باصفهان برساند اما در آنجا فهمید که جمعی از راهزنان بلوچ در پی قتل او و همراهانش هستند بهمین جهت با کشتی حامل خود

بهندوستان برگشت سپس از آنجا عازم اصفهان شده در ۱۰۲۴ باین شهر رسید .
 سابقاً گفتیم که شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۰۲۴ بیاز کردن روابط
 تجاری با ایران شروع کرد و علت اقدام شرکت باین امر آن بود که میخواست مقداری از
 اجناس و مال التجاره هائی را که ازانگلیس بهند وارد کرده بود و درهند بازار فروش



حسینعلی بیگ بیات

نداشت در ایران آب کند و چون بتوسط یکی از مسافرین انگلیس اطلاع یافته بود که
 مردم ایران بسیار طالب این نوع کالاها هستند سفیری در همین سال باصفهان فرستاد .
 ورود این سفیر بدارالسلطنه مقارن شد با مراجعت رابرت شرلی از سفر دور
 و دراز خود بایران . شرلی با قبول درخواست سفیر شرکت هند شرقی چندان روی
 مساعد نشان نمیداد و در این تاریخ چندان باتجارت بین ایران وانگلیس موافق نبود

لیکن نماینده شرکت بالاخره موفق شد که در سال ۱۰۲۵ از شاه عباس فرمانی بگیرد دایر بر اینکه مردم ایران با تجار و مسافرین انگلیسی بخوشی معامله نمایند و نماینده شرکت هر يك از بنادر ایران را که طالب است برای مرکز تجارت خود اختیار کند و او نیز بعد از تحقیق محلی جاسک را برای این کار برگزید .

صدور این فرمان و باز شدن پای جہازات کمپانی هند شرقی بآبهای بحر عمان و خلیج فارس دامنه رقابت بین انگلیسها و پرتغالیها را بسواحل ایران کشاند و برای این قوم دوم که با شاه عباس و والیان فارس و لار نیز از مدتی روابط خوشی نداشتند خطر بزرگی را پیش آورد .

در همین ایامی که نمایندگان هند شرقی در ایران برای تحصیل فرمان فوق دست و پا می کردند شاه عباس باردیگر رابرت شرلی را در سال ۱۰۲۴ بمسافرت باروفا فرستاد و فیلیپ سوم هم قبل از حرکت رابرت شرلی یعنی در اوائل سال ۱۰۲۳ سفیری تازه بنام گارسیا دوسیلوا فیکوئرا ۱۲ روانه ایران نمود چه تا این تاریخ نه شاه عباس از برانگیختن فیلیپ سوم برضد عثمانی مأیوس شده بود نه فیلیپ از پس گرفتن جزیره بحرین .

رابرت شرلی در ۱۰۲۶ پرتغال رسید و از این تاریخ تا سال ۱۰۳۱ را در اسپانیا ماند و سفیر فیلیپ هم در ۱۰۲۷ وارد ایران شد .

این دو سفارت هیچکدام نتایجی را که مطلوب هر يك از دو پادشاه ایران و اسپانیا بود نداد چه شاه عباس حاضر نشد که جزیره بحرین و بندرجرون را که در ضمن مسافرت سفیر فیلیپ امامقلیخان فتح کرده بود پس بدهد و گفت که بحرین را لشکریان او از پادشاه هرموز گرفته اند و بندرجرون نیز جزء خاک ایران است بعلاوه صریحاً تعدیات عمال پرتغالی را بمسلمین هرموز و تبلیغات دینی ایشانرا بگارسیا دوسیلوا باخشم تمام خاطر نشان کرد و با اجازه نداد که از انگلیسها ناسزا بگوید . بهمین علت

گاردوسیولوا در شعبان سال ۱۰۲۸ از اصفهان بطرف هرموز حرکت نمود و رابرت شرلی هم که از نتیجه مذاکرات نماینده فیلیپ سوم مسبوق شده بود در اواخر سال ۱۰۳۱ اسپانیا را ترک نمود.

قطع رابطه ایران و اسپانیا و جنگ بین انگلیسها و پرتغالیها

حرکت سفیر فیلیپ سوم از اصفهان بمنزله قطع ارتباط مابین ایران و اسپانیا بود چه شاه عباس که در این تاریخ از جنگ با عثمانی فراغت یافته و با آن دولت صلح کرده و با شرکت هند شرقی انگلیس نیز روابط حسنه برقرار نموده و کار تجارت ابریشم را صورتی خوش بخشیده بود علاوه بر آنکه دیگر خود را بمساعدت بحری فیلیپ سوم بر ضد عثمانی محتاج نمیدید ازا اصرار او در پس گرفتن بحرین و بندر جرون خشمگین بود بلکه میخواست در این موقع که از جانب حدود شرقی و غربی مملکت خود خاطری آسوده داشت با گرفتن جزیره هرموز یک باره دست پرتغالیها را از آبهای خلیج و بحر عمان کوتاه کند ولی چون این کار قبل از همه قوای بحری میخواست و ایران قدرت آنکه بتواند در دریا با بحریه قوی اسپانیا و پرتغال برابری نماید نداشت متوجه شرکتهای هند شرقی انگلیس و هلند شد و این دو قوم که رقیب جدی پرتغالیها بودند اقبال شاه عباس را در این مرحله نسبت بخود بخوشی تمام تلقی نمودند.

در موقعی که گارسیادوسیولوا هنوز بهرموز نرسیده بود فرمانده پرتغالی هرموز مراسله ای را که از فیلیپ سوم بتازگی آمده بود برای او فرستاد و گارسیا آنرا با مراسله ای از خود پیش یکی از کشیشان اصفهان فرستاد که آنها را پیش شاه برده برای او ترجمه نماید.

فیلیپ سوم باز در این نامه از پس دادن بحرین و بندر جرون و عدم تعرض شاه عباس بقشم و هرموز صحبت داشته بود و ضمناً فهمانده بود که اگر ایران با پرتغالیهای هرموز بخوشی رفتار ننماید دولت اسپانیا مسؤول حرکات خصمانه ای که از پرتغالیها ممکن است سر بزند نخواهد بود.

شاه عباس پس از اطلاع بر مضمون مراسلات فیلیپ و گارسیا دوسیلوا بقدری غضبناک شد که نامه گارسیا را پاره کرد و فی المجلس قسم خورد که بزودی جزیره هرموز را بضرر شمشیر از پرتغالیها بگیرد .
در سال ۱۰۳۰ در نزدیکی بندر جاسک مابین کشتیهای انگلیس و پرتغال جنگی



سر رابرت شرلی

در گرفت و در این معرکه که اولین کشمکش بحری بین قوای دریائی این دو قوم در آبهای جنوب ایران بود فتح نصیب انگلیسها شد و این ضربت بکلی عظم و اعتبار پرتغال را در سواحل و جزایر خلیج فارس و بحر عمان درهم شکست .

شاه عباس از سال پیش برای بدست آوردن کمک بھری هند شرقی با اولیای آن داخل مذاکره شده و با عقد قراردادی بشرکت مزبور قبول کرده بود که برای تسخیر هرموز چند کشتی جنگی با اختیار ایران بگذارد. این مذاکره قریب يك سال بطول انجامید چه زمامداران شرکت هند شرقی با وجود صدماتی که سابقاً از پرتغالیها دیده بودند و میلی که با ضمه جلال قدرت ایشان در شرق داشتند بآسانی زیر این بار نمیرفتند چه از طرفی بیم آنرا داشتند که از عهده تسخیر قلعه هرموز بر نیایند و از طرفی دیگر چون دولت انگلیس با دولت اسپانیا روابطی دوستانه داشت نمیخواستند بدون دستور پادشاه انگلستان باین جنگ اقدام نمایند. عاقبت امامقلیخان والی فارس ایشانرا سخت تهدید کرد که اگر با ایران در لشکرکشی بهرموز و جنگ با پرتغالیها همراهی ننمایند شاه جمیع کالاهای متعلق بایشانرا در ایران ضبط و امتیازات سابقی را که بشرکت داده شده لغو خواهد نمود و در صورت مساعدت تهیه جمیع هایحتاج ایشان و پس از فتح پرداخت کلیه خسارات بعهده ایران خواهد بود.

قرارداد بین نمایندگان شرکت و امامقلیخان بشرابط ذیل در میناب منعقد شد: تقسیم غنایم بتساوی، ضبط قلعه هرموز پس از تسخیر بتوسط قوای طرفین، تقسیم حاصل گمرگ هرموز بتساوی و معافی گمرکی اجناسی که انگلیسها برای شاه و والی فارس وارد میکنند، تسلیم اسرای عیسوی بانگلیسها و اسرای مسلمان با ایرانیان مگر فرمانده پرتغالی هرموز و حکمران عیسوی آن که باید تسلیم ایران شود، تأدیة مخارج کشتی ها و کارکنان آنها و مصالح ناربه بتساوی.

بعد از عقد این قرار نقشه امامقلیخان بر آن قرار گرفت که اولاً جزیره قشم را که منبع آب شیرین هرموز در آنجا بود در قدم اول تسخیر کند تا باین وسیله راه آب را بر پرتغالیها و کشتیهای ایشان ببندد نانیاً عمان را برضد پرتغالیها بشویند و راه آذوقه را از آن طرف بر ایشان مسدود نماید ثالثاً خود از راه خشکی و انگلیسها از طرف دریا بمحاصره و تسخیر قلعه هرموز مشغول شوند.